درس 20-چه کاری می توانی انجام بدهی؟

آنا: سلام!

واشنگتن دی سی یه مکان عالی واسه کاره.

خیلی از مردم این جا تو کارای دولتی و سیاسی کار میکنن.

ولی کارای زیاد دیگه ای هم وجود داره.

شما میتونید توی یه بیمارستان؛ توی یه دانشگاه کار کنید.

میتونید تو کافی شاپ کار کنین.

یه لحظه صبر کنین ببینم، فکر کنم یکی از دوستای خودم رو دیدم.

پیت؟

خودتی؟

پیت: سلام آنا.

آنا: تو فرق کردی.

ریش ات...خیلی بلنده.

پیت: ازش خوشت نیومده، نه؟

آنا: نه، نه.

تو فقط... قیافت فرق کرده.

(به گارسون) ممنونم.

خب، چی شده؟

ناراحت به نظر میای؟

پیت: من کار ندارم.

آنا: ببخشید، نفهمیدم چی گفتی.

پیت: من کار ندارم!

آنا: وای.

متاسفم که اینو میشنوم پیت.

پیت: من یه مهارتم ندارم.

آنا: همه آدما یه مهارتی دارن.

کافیه که مهارت هات رو پیدا کنی.

پیت: من بلد نیستم آنا.

آنا: پیت، من تو سوال پرسیدن خوبم.

بزار یه چندتایی ازت بپرسم.

پیت: جدی آنا؟

میتونی بهم کمک کنی؟

آنا: بله میتونم.

بزار کمکت کنم.

پیت: حتما آنا.

شاید تو بتونی کمکم کنی.

آنا: میتونی code بنویسی؟

پیت: چرا که نه، c-o-l-d.

این چه کمکی میکنه؟

آنا: نه، cold نه.

« code» (کد نویسی-برنامه نویسی)، میدونی، واسه تلفن، اپلیکیشن یا وب سایت.

تو میتونی با برنامه نویسی یه عالمه پول دربیاری.

پیت: یه عالمه پول؟

ولی من برنامه نویسی بلد نیستم.

آنا: سوال بعدی.

رانندگی بلدی؟

پیت: منظورت روندن ماشین مسابقه اس؟

واقعا خیلی سخته یه ماشین مسابقه رو برونی.

اول از همه، به یه ماشین مسابقه نیازه.

آنا: نه منظورم روندن یه تاکسی یا اتوبوسه.

پیت: نه، من همیشه موقع رانندگی خوابم میبره.

آنا: اوه این خیلی بده.

سوال بعدی.

میتونی تدریس کنی؟

تو میتونی تو یه مدرسه معلم باشی.

پیت: نه، من نمیتونم درس بدم.

آنا:میتونی آشپزی کنی؟

میتونی تو یه رستوران سرآشپز بشی.

پیت: نه، من نه میتونم برنامه نویسی کنم،

نه میتونم تدریس کنم،

نه میتونم آشپزی کنم!

آنا، من عرضه هیچ کاری رو ندارم.

این ناراحت کننده اس.

میخوام در مورد احساساتم توی وبلاگم بنویسم.

آنا: تو یادداشت شخصی می نویسی؟

پیت: آره مینویسم.

آنا: چقدر فالور داری؟

پیت: نمیدونم...59,538 .

آنا: پیت، خیلی فالوره!

تو میتونی از نوشتن پول در بیاری!

پیت: نوشتن آسونه.

همه میتونن بنویسن.

آنا: نه همه نمیتونن خوب بنویسن.

تو میتونی یه نویسنده بشی!

پیت: من میتونم یه نویسنده بشم.

من میتونم یه نویسنده بشم.

من میتونم یه نویسنده بشم.

مرسی آنا.

مارشا: سلام پیت.

سلام آنا.

پیت: سلام مارشا.

ببخشید، من باید برم.

مارشا: کجا داری میری؟

پیت: دارم میرم یه نویسنده بشم!

مارشا: موفق باشی پیت!

(رو به آنا) اون میدونه که نویسنده شدن به این آسونیا نیست، مگه نه؟

آنا: تو واشنگتن دی سی مشاغل زیادی میتونید داشته باشید.

پیت میخواد نویسنده بشه.

من براش آرزوی موفقیت میکنم.

موفقیت خیلی زیادی.

تا دفعه ی بعد!